

سلسلہ جلسات تبیین مفہوم "برنامہ ریزی بانگاہ الگوی اسلامے - ایرانے پیشرفت"

عنوان جلسہ: تبیین ضرورت سطح پنجم تفکر (تفقہ)

جلسہ نوزدہم

۲۵ آبان ماہ ۱۳۹۵

شوری زاہردی الگوی پیشرفت اسلامے



شناسنامه:

این جزوه متن پیاده شده نوزدهمین جلسه از سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامه‌ریزی با نگاه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت" است که در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۹۵ توسط حجت‌الاسلام و المسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) و با موضوع "تبیین ضرورت سطح پنجم تفکر (تفقه)" در دانشگاه صنعتی شریف برگزار گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لاسيما على بقيه الله في الارضين ارواحنا لاماله الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف

جلسه گذشته، بخشی از معنای تفقه را به عنوان سطح پنجم تفکر، تبیین کردم. اگر خداوند متعال توفیقی عنایت کند، بخش دیگری از مفهوم تفقه را در این جلسه مطرح می‌کنم. به هر حال یکی از آن اصطلاحاتی که در جامعه ما به صورت شعاری با آن برخورد شده است، اصطلاح فقه است. به نظر من پیش از آنکه وارد بحث قواعد تفقه بشویم – که در جلسات علم اصول بحث خواهیم کرد – ناگزیریم در این معنا دقت کنیم. همان گونه که عرض کردم، تفقه سطح پنجم تفکر است؛ به عبارتی بالاترین نوع تفکر در میان غیر معصومین. برای آنکه معنای تفقه قدری واضح‌تر شده و نسبت به آن احساس ضرورت بیشتری بکنیم، چند مقدمه را عرض می‌کنم. مقدمه نخست آنکه همانگونه که در طول جلسات گذشته بحث کردم، مهمترین متغیری که برای پیشرفت جامعه باید به آن توجه کنیم، بهینه‌بودن روابط انسانی است و در بهینه‌شدن روابط انسانی، تعریف از انسان و فطرت او به عنوان محوری‌ترین مفهوم محسوب می‌شود. اگر انسان را به صورت ناقص بشناسیم، این شناخت ناقص مبنای مدیریت و برنامه‌ریزی‌های ما قرار می‌گیرد و در نهایت منجر به عدم تأمین بنیادین فقر انسان‌ها می‌شود. فقر به معنای «انتر الفقراء الى الله»ی که بحث آن را در قرآن مطرح کردیم؛ نه به معنای تعریف UNDP و تعاریفی که در توسعه غربی از فقر شده است که فقر را به خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، جاده و ... تقلیل می‌دهند. بنابراین ناچار به شناخت دقیق از انسان هستیم. همانگونه که عرض کردم، شناخت عمیق از انسان از راه‌های تجربی به دست نخواهد آمد؛ در نتیجه از طریق معیت با رسول و معیت با فرآیند هدایت، باید به سمت دستیابی به این نوع از شناخت برویم. نکته اولی که باید به آن توجه کنیم آنست که برای بهینه‌شدن روابط انسانی باید ابعاد فطرت را به خوبی بشناسیم. عرض کردم آنگاه که مع الرسول حرکت می‌کنید، رسول، پنج نوع تحرک فکری در وعاء (ظرف) فکر شما ایجاد می‌نماید؛ در نتیجه از طریق این پنج نوع تحرک فکری به فهم فطرت نزدیک می‌شوید. رسول، نکات و دقت‌هایی را در شما ایجاد می‌کند که موجب غنی‌تر شدن درک شما نسبت به فطرت می‌شود. با اینکه ما مع الرسول حرکت می‌کنیم و پنج نوع تحرک فکری برای شناخت فطرت در ما ایجاد می‌شود، این موضوع به معنای تسلط بر فطرت است؟ یا آنکه فهم ما نسبت به درک کامل از مسأله فطرت، تقرب پیدا می‌کند؟ معیت با رسول، این نکته را در ذهن انسان تثبیت می‌کند که «انی اقرب اليکم» دقت کنید! آنگاه که شما مع الرسول حرکت می‌کنید، به رسول مقرب می‌شوید، نه آنکه در فهم، با رسول برابر می‌شوید. این موضوع به صورت استدلال نظری در وجود شما شکل نمی‌گیرد. به عنوان مثال، کسی به علت اختلاف خانوادگی نزد رسول خدا می‌رود. رسول خدا به او توصیه نموده است که شما وقتی وارد خانه می‌شوید، دست پُر باشید. یا در روایت است که مرد با سلام و درود بر اهل خانه وارد شود؛ به اهالی خانه‌ی خودش ابتدائاً با سلام محبت کند. یا در روایات ما توصیه شده است که وقتی بر اهل خانه وارد می‌شوید، اصطلاحاً با هیاهو وارد خانه شوید؛ شاید اهل خانه به حالتی باشند که مورد پسند شما نباشد و در نتیجه در شما حالت نفرت و تکداری شکل بگیرد. فرض کنید کسی به علت اختلافی، به خدمت رسول خدا آمده و ایشان مشورتی به او داده است. به عنوان مثال روایت است که وقتی وارد خانه می‌شوید بگویند یا الله. یعنی اعلام آماده باش به اهل خانه بدهید که کسی در حال ورود است. برخی عادت دارند کارهایشان را در خلوت انجام بدهند و دوست ندارند که حتی همسر و فرزندان‌شان که نزدیک‌ترین انسان‌ها به او هستند از این کارها مطلع شوند. نکته‌ای را به شما متذکر می‌شود و می‌گویند این موضوع را رعایت نکردید که چنین اختلافی به وجود آمده است. این موضوع می‌گذرد و یک اتفاق دیگری پیش می‌آید و شما مجدداً نزد رسول خدا می‌روید و ایشان می‌فرماید برخی اوقات، کسالت‌ها با کلام حکیمانه برطرف می‌شود. گاهی احساس کسالتی که در انسان‌ها به وجود می‌آید به علت این موضوع است که راه حلی پیدا نمی‌کنند. اولین ویژگی کلام حکیمانه، کوتاه‌بودن و متناسب‌بودن با حال طرف مقابل بوده و غیر از

موعظه است. موجز است و در طرف مقابل تنبّه ایجاد می‌کند. شما وقتی به حکمت مجهز شوید، با یک کلام حکیمانه، طرف مقابل را به فکر فرو برده و از کسالت خارج می‌کنید. فرض کنید این اتفاق ده بار دیگر نیز تکرار شود. فرض کنید کسی توفیق داشته و ده سال در محضر رسول خدا بوده است، ده سال محشور با قرآن و روایات بوده است. به آرامی و متناسب با حال زندگی‌اش، نکاتی به او منتقل شده است؛ کسی که ده بار از تکنیک‌های پیشنهادی پیامبر برای بهینه‌شدن روابط انسانی کارآمدی می‌بیند، به آرامی به این جمع‌بندی می‌رسد که باید دقت تامی در بیانات و رفتارهای رسول خدا و قرآن نمود تا بتوانیم بهینه‌شدن روابط انسانی را انجام دهیم. ابتدا به ساکن، این حالت در انسان‌ها وجود ندارد؛ مانند مؤمنینی که در حال حاضر در مساجد و هیئت‌ها و تشکل‌های مذهبی و ... داریم. این افراد، مؤمن هستند اما هیچ‌کدام از این مؤمنان در حالتی نیستند که زمانی را اختصاص داده و در مورد این تکنیک‌ها دائم‌الاستنباط شوند که از کجا شروع نموده و به کجا ختم نمایند. به عنوان مثال بحث حجاب در حال حاضر در جامعه ما داغ است. عده‌ای نیز بی‌حجابی را ناپسند می‌دانند اما ضوابط فطرت را در ترویج مسأله حجاب رعایت نمی‌کنند؛ در نتیجه کار کم اثری انجام می‌دهند. بسیاری از افراد نزدیک به دو دهه است که وقتی راجع به حجاب فعالیت می‌کنند، می‌گویند «خواهرم! حجاب مصونیت است، محدودیت نیست.» فقط در طول زمان، فونت و طراحی این جمله را عوض می‌کنند و هیچ حرف جدید دیگری در توصیف و تبیین مفهوم حجاب وجود ندارد. بالاتر از این موضوع، در حوزه‌های علمیه وقتی مشاهده می‌کنید، سالی یک کتاب در مورد این مسأله نوشته می‌شود، می‌خواهد مسأله حجاب را جا بیاندازد و به نظرش می‌رسد که وقتی حجاب به چالش کشیده می‌شود، روابط خانوادگی به چالش کشیده می‌شود اما چون فطرت را نمی‌شناسد، نحوه ورود به این مسأله را به صورت کلیشه‌ای انجام می‌دهد. فرض کنید روایات امیرالمؤمنین را می‌خواند. امیرالمؤمنین، روایت معروفی در مورد حجاب دارد. حضرت می‌فرماید حجاب بانوان، «أدوم جمالها» یعنی موجب می‌شود که جمال بانو با ثبات‌تر باشد. ببینید کجا را هدف گرفت! حس زیبایی‌طلبی و تبرج زن‌ها را در این کلام هدف گرفت. شما فکر کنید که بتوانید با طرف مقابل تفاهم کنید. بگویید که برای کسی که می‌خواهد جمالش را حفظ کند، دو فرض وجود دارد. یک فرض آنکه با حجاب‌تر باشد و فرض دیگر آنست که حجاب را رعایت نکند. حال اگر بتوانید در ذهن یک خانم بین حجاب و حفظ جمال او، ارتباط برقرار کنید، آن وقت حجاب برای او یک توصیف عقلانی پیدا کرده و منطقی به نظر می‌رسد. در مقایسه با این موضوع شما بیایید بدون ضوابط ناظر به شناخت فطرت فقط حکم را توصیه کرده و بگویید حجاب واجب است. حضرت در عبارت دوم می‌فرماید که حجاب موجب بهتر شدن حال بانوان می‌شود. اگر کسی فطرت خانم‌ها را از طریق معیت با رسول بشناسد - در وصف برخی فقهای ما آمده است، آنگاه که در مورد موضوعات بانوان و مسائل آنها برای بانوان بحث می‌کردند، برخی می‌گفتند مثل این که این فقیه، خانم است - یعنی اشراف به ابعاد فطرت وجود دارد. اکنون فرض کنید اگر کسی وجود زن را بشناسد، می‌داند که مهمترین متغیر در بانوان، حالت روحی آنها است. حضرت می‌فرماید: حجاب بهترین حفاظت برای حالت‌های روحی ایجاد می‌کند. این موضوعات را باید بحث و گفت‌وگو کنیم. فرض کنید کسی می‌خواهد موضوع حجاب را برای دخترش تبیین کند. به سراغ فقه می‌آید - یا همان مع‌الرسول - و می‌پرسد من چگونه این کار را انجام دهم؟ رسول نیز یک تکنیکی می‌گوید که یک پایه‌ی این تکنیک، توجه به فطرت است. همه حرف ما در این چند روز همین بود: شما اگر فطرت را شناسید، آن وقت هرچند در عالم ذهن خودت چیزی را تصویر می‌کنی ولی ارتباطت با طرف مقابل برقرار نمی‌شود. این نکته مهمی است. یا به عنوان مثال در مورد مسأله وقف می‌خواهید مردم را به وقف کردن دعوت کنید یا یکی از احکام اسلامی همانند حکم حجاب؛ چگونه مسأله را مطرح می‌کنید؟ همیشه یک جمله‌ای هست که آن را تکرار می‌کنند: "وقف صدقه جاریه است" همین. این یک جمله را یکسره می‌گویند. یک وقت هم نه! مع‌الرسول حرکت می‌کنید. رسول شروع می‌کند در ذهن شما پیرامون سود صحبت می‌کند؛ می‌گوید «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم والعصران الانسان لفي خسر» اساساً پایه بحث، خسران و سود و زیان است. بعد با تو تفاهم می‌کند و می‌گوید من به تو تدابیری را پیشنهاد می‌کنم که تو بعد از مرگت هم سود ببری. مثلاً نشان می‌دهد که سوددهی و سودبردن افراد پس از مرگش متوقف می‌شود؛ وقتی دست

انسان از دنیا کوتاه شد، دیگر مثل دوره حیاتش نمی‌تواند تصرف کند. بعد بُن‌بست مرگ را جلوی خودت می‌بینی سپس یک‌دفعه به مسأله وقف می‌رسی. وقف چیست؟ یک راه پیش‌روی شما می‌گذارد که شما پس از مرگت نیز، هم سود برسانی و هم سود ببری؛ خب یک مسیر جلوی تو باز می‌شود ولی پایه‌اش چه چیزی است؟ پایه‌اش تحریک یک بخش از انسان است. انسان‌ها نمی‌خواهند زیان کنند؛ رسول با شما تفاهم می‌کند که من می‌توانم سود و زیان را برای تان ابدی کنم. البته می‌توانی بانک هم بروی و با ۲۰ درصد سود قانع شوی. پس رسول برای شما بین سود محدود دنیوی و سود نامحدود دنیایی و آخرتی مقایسه ایجاد می‌کند؛ وقتی هم برای مقایسه ایجاد کرد شما راحت می‌توانی تصمیم بگیری. حالا عرض بنده این است که چون ما به دنبال بهینه روابط انسانی هستیم – این بخش را به صورت تمثیلی عرض کردم که از مباحث اصطلاحی پرهیز کرده باشم – به شناخت ابعاد و ویژگی‌های فطرت نیاز داریم که البته در بخش آموزش ده مفهوم اصلی که پیامبران روی آنها تفاهم می‌کنند را در جلسات پایانی عرض خواهیم کرد تا نظام آموزشی مورد انتظار الگوی پیشرفت هم مورد بحث و بررسی قرار گرفته باشد. یعنی رسول ابعاد فطرت تو را می‌شناسد مثلاً وقتی با شما صحبت می‌کند راجع به عاقبت سوء سخن می‌گوید. حتماً باب آیات قرآن و روایات را توجه کرده‌اید، در بسیاری از موارد پایه‌ی استدلال رسول این است که شما را نسبت به عاقبتی هشدار می‌دهد؛ عاقبت، یک پایه‌ی تفاهم عجیب محسوب می‌شود. اگر شما بتوانید عاقبت سوء را مقابل عاقبت حسن در ذهن مردم تصویر کنید، خود انسان‌ها تصمیماتی منطقی خواهند گرفت. خب عرض بنده این است که شما دفعه اول برای حل مشکل خودت پیش رسول می‌روی، رسول یک تکنیکی به تو یاد می‌دهد؛ تکنیکی که پایه‌اش بر چه قرار گرفته است؟ بر شناخت فطرت. برای بار دوم می‌روی یک تکنیک دیگر می‌دهد، برای بار سوم یک تکنیک سومی به تو آموزش می‌دهد. همین‌طور که این فضا در ذهنت ادامه پیدا کرد آرام آرام به فکرت می‌رسد که من چرا به صورت دائمی برای فهم و دریافت این کلمات به این سخنان توجه نکنم؟ چون این کلمات و بیان‌ها آنقدر فنی هستند؛ چراکه نقطه شروع یک بخش فطرت است، نقطه ختمش نیز توحید می‌باشد. این را در جلسه گذشته هم عرض کردم: دین یعنی انحلال جهت‌سازها در جهت؛ جهت‌سازها ابعاد فطرت‌اند. شما بر روی هر کلمه‌ای از کلمات اهل بیت یا آیات قرآن دست بگذارید – نقطه‌ای از آن، که ما می‌گوییم: نقطه اتکاء بحث یا پایه سؤال بحث – یک ارتباطی با فطرت انسان دارد. دین اصلاً یک مسأله ذهنی نیست که در حالت انتزاع تصویر شده باشد؛ اساساً ناظر به نیازهای انسان طراحی شده، چون ابعاد فطرت بسیار پیچیده است، از همه‌جای فطرت شروع شده و به توحید نیز ختم شده است. این نکته‌ی مهم بحث است. حالا چون یک جمعیت‌هایی پیچیدگی‌های روابط انسانی را به مرور – آنهم تحت تربیت رسول و نه تحت تربیت علوم حسی و تجربی – و در یک مدتی که سیر می‌کنند، به ذهن‌شان می‌آید که در رفتار رسول دائم‌التفکر شوند. چون او بسیار فنی رفتار می‌کند؛ چون هر جایی را که شروع می‌کند آنجا در واقع توجه به یک بُعد از فطرت است؛ لذا ما به کسی که به این ظرفیت فقهی می‌رسد فقیه می‌گوییم. همین‌جا عذر می‌خواهم بنده باید صراحت خود را حفظ کنم: برخی دوستان ما در حوزه علمیه هنوز این معنا را متوجه نشده‌اند، یعنی این مسأله به اندازه‌ای در ذهن‌شان رشد پیدا نکرده که بفهمند یک طرف داستان هدایت، فهم عمیق مسأله فطرت است؛ لذا ما با پدیده تحجر هم روبرو هستیم که این مورد کمر امیرالمؤمنین را هم شکسته است. ولی ظاهرش ظاهر دین است. از اول هم بوده؛ از صحابی پیامبر، برخی اینگونه بوده‌اند الان هم باقی‌مانده‌شان وجود دارند. همین‌طور که عرض می‌کنم داستان تفقه را به عنوان "اینکه فربه‌شدن امر تفکر ابزاری برای فربه‌شدن روابط انسانی هست" اینگونه تصور نمی‌کنند. لذا مشکلی که ما در بحث‌های دینی داریم این است که همیشه احکام بیان می‌شود، ولی گفته نمی‌شود که این حرف محکم – چون حکم یعنی حرف محکم و حکیمانانه – چه حکمتی دارد. با اینکه حکمت احکام در روایات ما هست ولی توسط بیان‌کننده‌ی حکم بازگو نمی‌شود. لذا این فقه موجود به انذار ختم نمی‌گردد؛ در حالی که طبق آیه قرآن، تفقه باید به انذار ختم شود. آن موقعی به انذار ختم می‌شود که شما همراه بیان حکم، به بیان حکمتش نیز پردازید. مثل همین چیزی که بنده پیرامون حجاب یا وقف گفتم، یعنی گاه شما وقف را ابزاری برای سرمایه‌گذاری در ابدیت تعریف می‌کنید – به معنای واقعی جا می‌اندازید نه اینکه

بیان صرف کنید؛ یعنی طرف مقابل را نسبت به این معنا متذکر می‌کنید - گاه حجاب را به عنوان حافظ جمال معرفی می‌کنید - و برای او مسأله را جا می‌اندازید - خوب وقتی درک انسان‌ها مورد تذکر قرار گرفت، حکم را راه نجات می‌یابند. ولی وقتی فکرش را تحریک نکردید و فقط حکم را بیان کردید، حکم هم به عنوان یک مقررات غیر قابل فهم تصور می‌شود. همین روزها می‌بینید - البته به عقیده بنده این یک جریان سازماندهی شده است - که هر وقت دهه محرم می‌شود یک جریان تبلیغاتی راه می‌افتد و با فضای مجازی هم سرعت بیشتری پیدا کرده‌اند بعد عکس یک یتیمی را می‌گذارند و می‌گویند بهتر نیست پولی را که برای جلسات امام حسین خرج می‌کنید خرج این یتیمان کنید؟ بالاخره یک شبهه‌ای ایجاد می‌کنند. یا در مورد حج هم همین مسأله را مطرح می‌کنند. خوب این در حالی است که اگر شما فلسفه عزاداری و اربعین را، فلسفه تولی، محبت و مودت به اهل بیت را بحث کرده بودید، اصلاً این شبهات زمینه طرح پیدا نمی‌کرد. ببینید! به هر حال کمک به فقرا یک نوع ایثار محسوب می‌شود و کسی که به دستگاه امام حسین ورود پیدا می‌کند و خارج می‌شود، مفهوم اصلی‌ای که با آن آشنا می‌شود مفهوم ایثار است. لذا اگر شما بررسی میدانی کنید، همین الان بیشترین نهادهای خیریه و مؤسساتی که برای رسیدگی به ایثار، فقرا و محرومین ساخته شده‌اند، در مساجد و هیئات شکل گرفته‌اند و جای‌شان آنجاست. یعنی همان کسانی که پای دستگاه امام حسین هستند بیشترین امداد را هم به محرومین انجام می‌دهند. اما این شبهه‌انداز جاهل در واقع چکار می‌کند؟ می‌گوید: ریشه ایثار را تقویت نکن! بعد بیا به یک ایثار مصداقی بپرداز! این را می‌گوید دیگر! خوب چرا این شبهه جا می‌افتد؟ برای اینکه شما - اصطلاحاً - فلسفه اجتماعی نداری. من معذرت می‌خواهم که از کلمه فلسفه استفاده می‌کنم، نباید بگوییم ولی از باب اینکه بحث جلو رود می‌گویم. فلسفه اجتماعی یعنی چه؟ یعنی اینکه مثلاً در این کشور دارد یک اتفاق عینی می‌افتد. این شوخی نیست که هزار سال است دستگاه امام حسین در بین مردم جریان دارد. شما فقط می‌گویید جریان دارد و نمی‌گویید انسان‌های یک لایه فکر و فطرتی دارند من باید نسبت همه چیز را دائماً با فکر و فطرت انسان‌ها بسنجم و گرنه وقتی ارتباط قطع شد، مسأله شعاری شده و زمینه برای طرح این شبهات ایجاد می‌گردد. بنده دیدم تلویزیون با شخصی مصاحبه می‌کرد، او داشت راجع به اربعین صحبت می‌کرد بعد می‌گفت این در ژن ما هست. یعنی از یک مسأله‌ی پر از حکمت یک توصیف ضعیف ارائه داد. همه همین مشکل را در عصر حاضر داریم. لذا شما می‌بینید ما مراسمات دینی و مذهبی کم نداریم ولی از آن طرف هم جامعه ما هر روز دارد سکولارتر و تجربی‌تر می‌شود. وقتی شما نتوانید حوزه فکر انسان‌ها را درگیر کنید، موجی از شبهات به راه می‌افتد. حالا غرض بنده از این مثال‌هایی که خدمتان عرض کردم این بود که ضرورت تفقه را به صورت ساده بیان کرده باشم. اگر شما در کلمات قرآن و پیامبر دقت کنید، هر کلمه‌ی او از یک جای فطرت یک راه به سمت توحید باز کرده است. اگر شما این سیر را استنباط کنید و ملاک‌هایش را در ذهن‌تان تثبیت کنید، آن وقت می‌توانید در رفتارتان به صورت دائمی این را به کار ببرید. مثلاً یک حکم تفقه‌ی همین حکمی است که بنده همیشه در جلسات روی آن ایستاده‌ام: عرض بنده این است که همه احکام اسلام، محفوف به رفق‌اند؛ هر حکمی که شما تصورش را بکنید، این بر پایه رفق پایه‌گذاری شده است. مثلاً امام جماعت دارد نماز می‌خواند، به امام جماعت گفته‌اند حال اضعف مأمومین خود را مراعات کن. ببینید! بحث نماز جماعت و به اصطلاح معراج مؤمن است ولی جزء دو سه توصیه‌ی اول به امام جماعت همین است که امام جماعت باید مراعات حال اضعف مأمومین خودش را بکند. یا مثلاً توصیه شده وقتی با کسی برخورد می‌کنید یک بسته بیان و غیر بیان [در لسان روایات] توصیه داریم که همه‌اش انتقال محبت است؛ یعنی از نوع دست‌دادن که فرمودند وقتی با برادر مؤمن خودتان دست دادید، دست خود را نکشید تا او دست خود را بکشد؛ یعنی نشان دهید که به او علاقه‌مند هستید هرچند با یک ایمان ساده، با یک دست‌دادن ساده. یا در مثال دیگر فرمود: اگر به شما سلام کردند شما یک چیزی به آن اضافه کن و پاسخ بده. یا در سلام کردن فرمود: «علیکم یا فشاء السلام» ببینید از مکانیزم‌های بیانی، رفتاری و همه چیز دائم مسأله محبت را تقویت می‌کند، تا برسد به مسأله خانواده که معلوم است محبت بنیان است، تا مسأله امامت و رهبری که به همین معنا هست. رهبری تنها بیان مأموریت و سند چشم‌انداز و اینها نیست؛ بلکه رهبری حکومت بر دلها است؛ یعنی آن کسی که می‌تواند

بیشتر در دلها تصرف کند امامت او تثبیت تر می‌شود و بقیه احکامی که در اسلام بحث شده است. پس همه حرف بنده این است که گاهی شما به این نتیجه می‌رسید که وقتی خواستید روابط انسانی را بهینه کنید، به جای اینکه اول به مشکل بر خورده و بعد طریقه بهینه آن را از دین بیرون آورید، آهسته آهسته این تعقل در شما به وجود می‌آید که چرا از قبل خودم را آماده نکنم؛ این معنای تفقه است. من خیلی ساده این مسأله را مطرح می‌کنم؛ در این میان تکنیک‌های زیادی (برای این مقصود) وجود دارد. برای مثال شما می‌خواهید بچه تربیت کنید؛ اول می‌خواهید در تربیت فرزند به چالش خورده و بعد مشاوره کنید؟ خب این راه حل فعلی است که اکثر مؤمنین انتخاب می‌کنند. گاهی هم می‌گویید: بالاخره من زندگی مشترک دارم، روابط کاری و تربیت فرزند دارم، عاقبت دارم و همه اینها را دارم؛ پس باید تفقه را به عنوان یک امر دائمی مد نظر داشته باشم. این موارد یک لَبّی می‌خواهد، یک سطحی از عقل لازم دارد. اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: جمعه‌ها را برای فقه قرار دهید؛ یعنی کسی که سرش خیلی شلوغ بود، جمعه‌ها را برای دین خودش قرار دهد. از آن طرف هم فرمود: اگر می‌خواهید به خانواده لطف کنید، برای مثال گوشت بخريد - که اتفاقاً تعبیر روایت هم راجع به گوشت هست - فرمود اگر می‌خواهید هفته‌ای یک بار بخريد آن را در روز جمعه قرار دهید، محبت روز جمعه را ویژه کنید. وقتی این توصیه‌ها را کنار هم قرار می‌دهید برای این است که روز جمعه یک روز ویژه برای فقه است. این توصیه‌ها برای پدر خانه است؛ پدری که روزهای جمعه را برای فقه خانه برنامه‌ریزی می‌کند. فقه چیست؟ یعنی همین تکنیک‌های مربوط به روابط انسانی؛ این حداقل کار است و یک حداکثری هم دارد.

بنابراین ما برای بهینه روابط انسانی بین دو گزینه هستیم. یا ابتدائاً اجازه ایجاد مشکل را بدهیم و بعد از طریق فقه به سمت حل آن برویم؛ که خیلی‌ها هم [به دنبال فقه] نمی‌روند. در بسیاری از مواقع هم اگر فقه بلد نباشید کار از کار می‌گذرد؛ مثلاً در روایت دارد در حالت عصبانی اگر سرپا هستید بلافاصله بنشینید و اگر نشسته هستید بلند شوید، یا یک لیوان آب بخورید. خب ده ثانیه بیشتر فرصت نیست تا عصبانیت، منجر به یک تصمیم نابجا شود. اگر شما فقه بلد نباشید دیگر فرصت رجوع ندارید؛ چقدر ما روایت داریم در بحث کنترل عصبانیت. خب این باید از قبل چاره شود. حال یک جمعیتی به این تکنیک‌ها متوجه می‌شوند و می‌گویند: پس ما یک وقتی اختصاص دهیم و از اول مسلط شویم؛ تا وقتی وارد روابط انسانی شدیم آنجا دیگر دچار تحیر نشویم. در بسیاری مواقع اینطور است؛ مثلاً برای کسانی که مسئولند و در مظان توجه مردم هستند بیشتر مورد اهمیت قرار می‌گیرد. به هر حال شما تحت فشار هستید، تحت مطالبات مردمی هستید؛ فقه این [مسئولیت‌تان] چه می‌شود؟ اگر کسی پیش شما آمد، مثل آن حدیثی که می‌گوید: کسی آمد و یکطرف یقه‌ی مبارک پیامبر را طوری کشید که گردن پیامبر سرخ شد. اگر این حرکت روی کسی اعمال شود بلافاصله امیر شخص بالا رفته و عصبانی می‌شود؛ به هر حال برخورد بسیار شدیدی بود ولی پیامبر او را مورد تفقد قرار داده و با مهربانی با او برخورد کردند، یک فضایی برای شخص آماده کردند که شخص، صد و هشتاد درجه تغییر کرد. وقتی معنای تفقه را به این معنا که عرض کردم - یعنی تفقه‌ی که کمک می‌کند در جاهای مختلف به تکنیک‌های روابط انسانی مسلط شوید - پس باید از قبل به این معنا از تفقه فکر کنید. جامعه را باید به فقه دعوت کرد؛ نه اینکه موردی دعوت کنیم آنهم به مکانیزم اضطراری مشورت. اینها که بنده عرض می‌کنم مباحث روز است؛ الان بالاترین تکنیکی که نظام حکومتی جمهوری اسلامی برای حل مسائل و اختلافات به کار گرفته است همین مراکز مشاوره می‌باشد. مرکز مشاوره چیست؟ یعنی اجازه دهید مشکل به وجود بیاید؛ بعد به مشاوره رجوع کنید که تازه آیا حل بشود یا نشود. مسأله را باید به صورت ریشه‌ای حل کرد؛ خب این ضرورت مسأله فقه بود. بنده فکر می‌کردم می‌شود تعریف خود فقه را بگوییم یا نه ولی ظاهراً باید فردا گزارش آن را به محضر شما ارائه دهم.

پس اگر می‌خواهیم آدم‌هایی که در جامعه عمل می‌کنند تکنیک‌های روابط انسانی را در بخش‌های مختلف مسلط شوند، همه بخش‌های فطرت را بدانند؛ باید وادار کنیم در کلماتی که پر از این تکنیک‌ها هست مطالعه کنند.

حالا الان این آلودگی هوای تهران وجود دارد. پیامبر فرمود: اگر یک روز یا یک ساعت به روز قیامت مانده بود و شما می‌خواستید یک درخت بکارید آن را بکارید و نگویید قرار است یک ساعت دیگر قیامت شود. فکر کنید ما این تکنیک‌های فقهی را در دوره آموزش منتقل می‌کردیم؛ یعنی جریان توسعه‌گرا اجازه می‌داد به جای ریاضی و فیزیک و زیست این مباحث جا بیافتد، خب دیگر هوای تهران تا به این اندازه آلوده نبود. الان در روبرو مدارس را تعطیل می‌کنید که هیچ‌وقت هم حل نمی‌شود و همیشه باید خدای متعال به داد مردم برسد. هیچ تدبیری برای آلودگی هوا هم وجود ندارد؛ نه فقط در ایران بلکه در تمام کشورها مسأله آلودگی هوا کنترل‌شدنی نیست، مسأله طلاق هم کنترل‌شدنی نیست و ... اینها را در روبرو نمی‌شود حل کرد؛ برای حل این مشکلات باید به سمت آدم‌ها برویم. پیچیده‌ترین آلیاژ در عالم، فطرت انسان است؛ اگر شما ده سال فیزیک و ریاضی و شیمی می‌خوانید تا در طبیعت تصرف کنید، باید چهل سال به مرور - البته نه به صورت خسته‌کننده - به این بیانات و کلمات اهل بیت دقت کنید تا در بهینه روابط انسانی پخته شوید. ولی ما شناخت ابعاد پیچیده‌ترین آلیاژ عالم را رها کردیم و طراحی‌های خود را برای تسلط در امور طبیعی برده‌ایم. پس باید بعد از این همه غفلت چالش روابط انسانی را بپذیریم و بعد آن هم عدم رفاه را قبول کنیم. حال بنده فردا این بحث را مطرح می‌کنم که چطور تفقه را باید جلو برد. این بحث که تمام شود، جمع‌بندی این قسمت از مباحث که حدود ده جلسه طول کشید این است که: در نظامات مبتنی بر توسعه و عاقل فقط در سطح تجربی تحریک می‌شود، ولی در نظامات الگویی پیشرفت اسلامی و عاقل فکر در پنج سطح تحریک می‌شود. بنابراین رشد انسان‌ها بیشتر است؛ به همان میزانی هم که رشد انسان‌ها بیشتر شد، نیاز به تکنولوژی کاهش پیدا می‌کند که در جلسات بعد عرض خواهم کرد.